

متن پیاده سازی شده جلسه بیستم سال چهارم درس خارج فقه القضا 15 آبان ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

درس اخلاق

عنه (امیر المومنین علی بن ابی طالب) علیه السلام: **إْتَهَمُوا عُقُولَكُمْ؛ فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا يَكُونُ الْخَطَا** (غرر الحکم: حدیث 2570 صفحه 108) حدیثی از امام همام باب مدینه العلم امیرالمومنین علی علیه السلام است. ترجمه نمی کنم که جسارت نشود. یک اصطلاحی را ما گاهی به کار بردیم الان هم عرض می کنم با عنوان مدیریت و جمع متضادانها. مراد این است برخی از امور در زندگی انسان ها متضاد می نماید، ولی تضادی در بین آن ها نیست. کسانی که مدیریت ندارند، نمی توانند بین این ها جمع کنند و یکی را می گیرند و جلو می روند؛ ولی انسان مدیر و توانا باید بتواند بین این متضاد نماها جمع کند زیرا گاه یا در بیشتر موارد آن مصلحت که یک حکومت، یک فرد، یک جامعه باید پیدا کند در یکی از آن ها پیدا نمی کند. در زندگی خود انسان زیاد پیش می آید بدون تردید، بدون تردید انسان باید اعتماد به نفس داشته باشد. فکر نکند دیر به دنیا آمده به شیخ درونش که عقل است معتمد باشد. این ها را در روایات داریم.

ضد این متکی به عقل می شود انسانی مقلد، متکی به دیگران، ترسو در نظریه پردازی، محتاط، فکر می کند همه حرف ها در عرصه علمی زده شده است. اگر کسی بتواند جمع کند، به این معنا که متکی به خود باشد اما سهمی برای دیگران هم قائل باشد (بگوید شاید من اشتباه می کنم) موفق است. من خودم گاهی بحث هایی پیش می آید واقعا می ترسم؛ می گویم اگر واقعا طرف مقابل یک دفاعی داشته باشد که من احتمالش را نمی دهم، بنده چکار کنم؟! حرفم را زده ام، خیلی وقت ها انسان باید در داوری ها دقت کند. اینکه خود را قابل نقد ببیند، فصل الخطاب ببیند، خود را ببیند اما دیگران را هم ببیند.

ما یک جمله ی داریم از شما که اهل دقت هستید از فضلا می خواهم توجه کنید. خیلی وقت ها می گویم خود بینی بد است. اینکه شاید خلاف قرآن باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ** (مائده، 105) چه کسی است که خود خواه نباشد؟! لذا خودبینی و خودخواهی، دیدن خود است. خود بینی دیدن خود نیست، ندیدن دیگران است. اینجا که می رسد بد می شود فقط خود را دیدن بد است والا خود را هم دیدن که ضرورت زندگی است. اصلا تمام تلاش ها روی خود دیدن و خود بینی است اما جایی که می رسد طرف خودش را محور قرار می دهد، بر اساس این دین و ایمانش را می گذارد، قضاوت هم می کند، این بد است.

لذا حضرت مولا سلام الله علیه می فرمایند **إْتَهَمُوا عُقُولَكُمْ** یعنی یک سهمی برای دیگران قائل باشید. نسبت به فهم خودتان و عقل خودتان یک گمان بد داشته باشید؛ اما نه اینکه اعتماد به نفس خود را از دست بدهید. اینجا باید مدیریت شود. مدیریت متضاد نماها هم آنهم عقله هم به شیخ درونش اعتماد داشته باشد. نظریه اش را بدهد، صحبتش را بکند، نگوید خلاف مشهور است، نگوید خلاف جَوّ است؛ ولی برای دیگران هم ارزش قائل باشد. **فَأِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِهَا** به درستی که شأن اینچنین است که از اعتماد کامل خطا شروع می شود. **يَكُونُ الْخَطَا** یکن تامة است. خطا از اینجا شروع می شود. یعنی از نظر مولا نقطه شروع خطا از ثقه به عقل است. معلوم است مقصود از ثقه آن نیست که منافات با اعتماد به نفس داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که هیچ احتمالی را ملاحظه نداشته باشد و فقط جلو رود.

برخی به یک نظر علمی که می رسند، یا بعضی از سیاست مدارها وقتی پُست می گیرند، برخی نهادها نقد ناپذیر می شوند. این ریشه نقد ناپذیری همین **مِنَ الثَّقَةِ بِهَا** است. لذا در پژوهش و تألیف، یک کسی که می خواهد کتاب بنویسد، یکی می خواهد

تدریس کند، دیگری می خواهد سیاست ورزی کند و در سیاست باشد، چهارمی می خواهد زندگی کند، همه انسان ها ضمن اینکه جایگاه عقل را حفظ می-کنند باید آن را متهم کنند. فرد باید متهم کند، حکومت باید عقل خودش را متهم کند، نهاد مثل حوزه، دانشگاه، ارتش و سپاه باید خودش را متهم کند. شاید واقعا من اشتباه کنم.

تصور کنید که اگر همین حدیث در زندگی ما اجرا بشود چه گلستانی می شود. اگر سهمی از خطا را برای خودمان هم قائل بشویم و سهمی از ثواب را برای دیگران، احتمال بدهیم چیزی که می گوئیم یک نکته ای دارد، نقد باشد یا تایید باشد، ممکن است مسئله سیاسی و اجتماعی باشد، به هرصورت مدیریت متضاد نماها جمع آن ها کار آسانی نیست. جالب این است کسی نخواهد مدیریت کند آسان است، بخواند کتاب بنویسد آسان است، بخواند حکومت کند آسان است، بخواند دآوری کند آسان است. ولی وقتی بخواند جمع بین این ها بکند به تعبیری که در مصاحبه گفتم دوگانه سازی غیر ضرور نکند، اگر نخواهد بکند قدری کار سخت می شود؛ ولی غیر ممکن نیست، ولی به هرصورت وقتی انسان مسئولیتی قبول می کند چه در زندگی، چه در پژوهش و چه در سیاست باید متوجه این نکته باشد.

جمع بندی در خصوص اعتبار اطمینان

داشتیم بحث اطمینان می کردیم. گفتیم نکاتی آخر کار لازم است تذکر بدهیم مرجع تشخیص کیست؟ و چه ابزاری دارد؟ وقتی ما در مواجهه با یک پدیده چهار حالت درست کردیم؛ ممکن است کسی بگوید من نمی دانم حالت دوم را دارم، که علم عادی است یا حالت سوم است، که اطمینان است (و باید به همین هم اطمینان بگوئیم) که نه علم عادی و نه علم عرفی است؛ اگر با وجدان به جایی نرسید، که ممکن است هم نرسد نتیجه می گویند تابع اخس مقدمات است. مثلا اگر بین حالت دوم سوم است باید بگوئید حالت سوم؛ اگر بین سه و چهار شک دارد و نمی داند ظن قوی است یا اطمینان و به وجدانش هم رجوع می کند نمی فهمد، باید به حالت چهار مراجعه نماید.

● مطلب دوم

بحث ما اطمینان است مخصوصا گفتیم این حالت سوم است که پیش می آید. مثلا در قضا این است که بحث می شود. پیش می آید یا نه یک نکته را اعزه نباید غافل شویم اینکه عقلا در مهام امور، امور خیلی مهم به صرف اطمینان که مقصودمان همان حالت سوم است عمل نمی کنند. اگر امکان تحصیل علم (کدام حالت علم بود نگویید فقط حالت اول، حالت اول و دوم علم بود) بود به حالت سوم عمل نمی کنند. خودتان از عقلا هستید برای کارها ما یک سهمی می گذاریم. کار غیر مهم با احتمال هم حرکت می کنیم.

اما بعضی وقت ها تا گمان نکند، بعضی وقت ها تا اطمینان نکند، بعضی وقت ها تا یقین نکند (مثل جایی که می خواهد خودش را در معرض جراحی قرار دهد) اگر امکان تحصیل حالت دوم است به حالت سوم بسنده نمی کند. این است که باید دقت کنید عقلا در مهام امور حتی به حالت سوم عمل نمی کنند. واجبات الهی و محرمات الهی از مهام امور است. چون چه چیزی بالاتر از واجبات و محرمات الهی؟! بی جهت نیست که علما (ما قبلا هم گفتیم) اگر یک چیزی سندیتش به علم نرسد، قبول نمی کنند. لذا می گویند علم چیزی که خودش قطع است و علمی چیزی که به قطع می رسد. مثل اینکه می گویند خبر واحد علم نمی آورد ولی سند پشتیبان خبر واحد علم آور است. اگر اطمینان آور باشد چی؟ می گویند نه. شاید فقط منشا علم و علمی همین نباشد که می خواهیم واجبات الهی و محرمات را کشف کنیم و به آن فتوی بدهیم. از طرفی از مهام امور است و در مهام امور عقلا به غیر علم عمل نمی کنند. پس اطمینان بی فایده است. عقلا در مهام امور به صرف اطمینان عمل نمی کنند، اگر حصول علم ممکن باشد (اینکه می گوئیم حصول علم ممکن باشد از این جهت است که بعضی وقت ها این اطمینان خیر الطرق المیسره است و علم ممکن نیست پس اطمینان بهترین راه است)

یک کسی بگوید اگر من به اطمینان عمل نکنم باید بروم سراغ اصول عملیه اصول عملیه هم که فقه عذر است، نه فقه کشف.

نکته سوم

نسبت به قضا اطمینان آری یا نه؟

ما آن حالت های خارجی را داریم مثلا قاضی ما گاهی وقت ها نسبت به پرونده حالت سوم یا دوم یا اول یا چهارم را دارد؛ اما

بیشتر همین حالت سوم است و اگر می‌خواهیم اسم اطمینان را بکار ببریم بهتر است همین جا بکار ببریم. من آمدم در برگه دو بخش کردم. در یک بخشی می‌تواند، بلکه باید اعتماد کند؛ در یک بخشی نه آن بخشی که من نوشتم آری، به مثل مفاهمه مربوط می‌شود، قاضی می‌تواند اعتماد کند. مثلاً قاضی متهم را می‌آورد، متهم اقرار می‌کند، نه می‌ترسانند، نه تهدید می‌کنند اقرار می‌کند. قاضی از کلمات مقرّیک برداشتی می‌کند و نسبت به این برداشت یک اطمینانی دارد. آیا می‌تواند نسبت به آن حساب کند یا نه؟ یا مثلاً نامه پزشک قانونی برای قاضی می‌آید، کروکی پلیس راه می‌آید که نسبت به صحت این نامه و کروکی حالت سوم را دارد. شهود می‌آیند شهادت می‌دهند و کلماتشان ظهور دارد و قاضی مطمئن می‌شود، به حالت سوم می‌رسد، آیا می‌تواند قضاوت کند یا نه؟ اصلاً قضاوت همه اش همین است. اینجا می‌تواند به این حالت سوم اعتماد کند و بعد نظرش را بدهد.

اشکال اینجا ممکن است به من بگویید در اینجا از این باب است که اقرار، نظر کارشناس و شهادت شهود امارات قانونی است. و در امارات قانونی اطمینان که هیچ، حتی حالت چهارم هم کافی است. حتی گمان هم نیاید احتمال هم کافی است. پس از باب این است که اماره قانونی است؛ نه از این باب که اطمینان قاضی است.

جواب زود قضاوت کردید. من نگفتم خود اقرار، گفتم مفاد اقرار. نگفتم حجیت بینه بلکه برداشت از بینه و برداشت از نظر کارشناس، برداشت غیر از اعتبار نظر کارشناس است. لذا ما دو گزاره می‌خواهیم. نظر کارشناس معتبر است و برداشت قاضی از نظر کارشناس هم معتبر است. من این دومی را می‌گویم. اقرار کافی است این یک گزاره، گزاره دوم اینکه برداشت مقام قضایی از اقرار هم کافی است. ممکن است شارع بگوید اقرار را باید دو نفر بشنوند و تایید کنند، دو قاضی یا سه قاضی باشد اما نفرموده است. یا بگوید اگر قاضی اطمینان پیدا کرد.

پس یک بحث اعتبار خود اماره قانونی است، یک بحث برداشت از امارات قانونی است. برداشت یعنی ظاهر کلام، خود حجیت ظواهر کلام هم از امارات قانونی است. اینجا ما روی مبنایی هستیم که اصل ظهور را قبول ندارد مگر اطمینان بیاورد و مبنای ما همین است اگر اطمینان بیاورد معتبر است. مبنای ما این است. ماروی مبنای خودمان حرف می‌زنیم.

(برگه را ببینید) سه: نسبت به قضا و امور پیرامون او باید گفت در آن بخش از قضا که به مثل مفاهمه مربوط می‌شود می‌توان به اطمینان ترسیم شده در صورت سوم اعتماد کرد. مثلاً در اقرار شخص و در نوشته‌های کارشناس و شاهد؛ به اطمینان حاصل از این پدیده‌ها اعتماد شود. البته (این همان اشکال و جواب است) حساب نفس اقرار، نظر کارشناس و شهادت شهود که اماره قانونی است جدا می‌باشد. در آنجا حصول گمان هم شرط نیست، صحبت از اطمینان به مفاد این امارات است. با این توضیح معلوم می‌شود که اگر ظهور سخن را حتی اگر مفید به حالت سوم نباشد، امارات قانونی دانستیم؛ باز هم نوبت به حالت سوم نمی‌رسد و برخی از مراحل حالت چهارم هم کفایت می‌کند. بنا براین اطمینان در مفروض مفاد اقرار و شهادت شهود وقتی به کار می‌رود که مثل صرف ظهور، اماره قانونی ندانیم و اطمینان را به عنوان دلیل حاصل از ظهور بپذیریم. باز این را نوشتم دلیل حاصل از ظهور یا مطلق اطمینان؛ چون ببینند بعضی وقت‌ها اطمینان مثل بحث خبر واحد برخی‌ها می‌گویند اطمینان در خبر واحد معتبر است، نه هر اطمینانی. برخی‌ها می‌گویند مطلقاً معتبر است. یا می‌گوییم اطمینان برخواسته از اقرار، اطمینان برخواسته از شهادت شهود یا اطمینان برخواسته از نظر کارشناس. این جا یک نقطه بگذارید این یک بخش اما بخش دوم آن شالله جلسه آینده مطرح می‌شود.

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)